

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگردانندگان: تراب ثالث و ی. کهن

فرستنده: عثمان حیدری

۱۴ جنوری ۲۰۲۱

## یادداشتی بر ترجمه جدید «چه باید کرد؟»

نقش «عامل ذهنی» (رهبری) در انقلابات اجتماعی، مهمترین مسأله‌ای است که از انقلاب فرانسه در قرن هجدهم تاکنون در کانون مباحث جریانات انقلابی قرار داشته است. به جرأت می‌توان گفت گرایش سوسیالیستی انقلابی بعد از مارکس نیز به واسطه درک ویژه مارکس از این نقش مشخص شده است. در واقع از لحاظ تئوریک، مارکسیزم خود مارکس عاقبت چیزی نیست جز نحوه برداشت ویژه او از این نقش. درک و تفسیر یا حتی نقد تئوری مارکسیستی نیز جز با آغاز از همین پایه و اساس نمی‌تواند به جز مباحثات مغشوش و آکادمیک حاصلی داشته باشند.

در اصل، مسأله پیچیده نیست. اگر نقش پرولتاریا در تاریخ، اجرای حکمی است که سرمایه داری با ایجاد پرولتاریا به ضد خود صادر کرده است، پرولتاریا چگونه به این رسالت آگاه خواهد شد و چه نوع فعالیتی را برای تحقق آن به عهده خواهد گرفت؟ بیهوده نبود که از همان ابتداء، و برای خود مارکس و انگلس، این مسأله در کلی ترین شکل آن تحت عنوان مسأله «آگاهی» و «سازماندهی» پدیدار شد. تجربه محدود مارکس و انگلس در آن دوران اولیه جنبش کارگری اروپا و تلاش‌شان برای درک و تئوریزه کردن این تجربه، هر چند امروزه نیز آموزنده ترین اند، اما به وضوح دارای کاستی هائی هستند. در دوران پس از مارکس و انگلس، دوران سوسیال دموکراسی اروپائی، ناآشنائی با مفاهیم اصلی آن مسبب تفسیر ساده و بسیار رایجی از مسأله «آگاهی» شد که حتی تئوریسین های اصلی جنبش را نیز در بر می گرفت و شاید تا به امروز نیز ادامه دارد. و آن این که پرولتاریا در طول مبارزه طبقاتی هر چه بیشتر خود را متشکل کند و هر چه بیشتر برای منافع بلاواسطه طبقاتی خود مبارزه کند، آگاه تر نیز خواهد شد. امر سازماندهی بر اساس چنین برداشتی نیز طبعاً ایجاد احزاب توده ئی برای مبارزات سیاسی و اتحادیه های وسیع کارگری برای مبارزات اقتصادی بود. سال‌های سال جنبش سوسیال دموکراتیک اروپائی کم و بیش در تمامیتش از چنین نظریاتی – که بسیار «ساده و بدیهی» به نظر می رسیدند – پیروی می کرد.

تناقضات این نظریه اما هنگامی پدیدار شد که دوران مشهور به «رقابت آزاد» جای خود را به دوران بحران‌ها و جنگ‌های امپریالیستی می‌داد. تشدید مبارزه طبقاتی که از اولین عوارض این تحول بود از اواخر قرن نوزدهم تمام اروپا به ویژه المان و روسیه را دربرگرفته بود. شرایط جدید تاریخی توجه بسیاری از سوسیال دموکرات‌های انقلابی آن دوره را مجدداً به همان دو مسأله اولیه، یعنی آگاهی و سازماندهی معطوف ساخت. رُزا لوکزامبورگ شاید اولین کسی بود که زنگ خطر را به صدا در آورد و هشدار داد که همین شکل بسیار «ساده و بدیهی» از سازماندهی – یعنی

سازمان موجود سوسیال دموکراسی المان که موفق ترین و بزرگ ترین حزب کارگری آن زمان بود دقیقاً خود به مانعی برای رشد آگاهی پرولتری تبدیل شده است. گذار به سوسیالیزم بدون خلع ید از سرمایه‌داری ممکن نیست و فراموش کردن این «هدف» جنبش کارگری را به دنباله‌روی از وضعیت موجود کشانده است.

لنین اما اولین کسی بود که تئوری حزب انقلابی را در مقابله و مبارزه با سایر گرایش‌های سوسیال دموکراتیک روسیه نه تنها به بحث گذاشت بلکه با ایجاد گرایش بلشویکی در سوسیال دموکراسی آن را به مرحله‌ی اجراء درآورد. او نشان داد که رشد «آگاهی طبقه‌ی کارگر» نه امری خود به خودی است و نه رشدی دائمی در امتداد خطی مستقیم دارد. مبارزه صرف برای منافع بلاواسطه در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری در واقع می‌تواند توهم نسبت به وضعیت موجود را نیز افزایش دهد.

«چه باید کرد؟» معرف اولین تلاش لنین برای طرح جامع این نظریه بود که در طول متن تحت عناوین مختلف و در ضمن مشابهی نظیر «سازمان انقلابی»، «حزب انقلابی» و یا «سازمان انقلابیون» مطرح شده‌اند. دیگران بعدها از مفاهیمی نظیر حزب لنینی یا حزب پیشگام انقلابی نیز بهره گرفته‌اند. مقدمات این بحث را لنین قبلاً با مقاله «از کجا باید آغاز کرد؟» طرح کرده‌بود. در آنجا او ضرورت یک روزنامه انقلابی سراسری را به عنوان ابزار سازماندهنده این سازمان جدید برجسته ساخته‌بود. نظریات لنین در رابطه تنگاتنگ با تلاش او برای عملی کردن ایده حزب انقلابی قرار داشت. در مقدمه‌ای که چند سال بعد به چاپ دوم آن نوشت، لنین به کسانی که به «افراطی» بودن پلیمیک‌های او انتقاد کرده بودند، یادآوری می‌کند به آن اندازه افراطی و پلیمیکی بود که برای عملی ساختن طرح لازم بود! در واقع «تئوری لنینیستی سازماندهی» را نمی‌توان از رهبری بلشویکی انقلاب اکتوبر جدا کرد. امروزه نیز کسانی که شکست بعدی انقلاب اکتوبر یا کاریکاتورهای را که بعدها دیگران از این تئوری ساخته‌اند به تقصیر لنین و خود تئوری می‌اندازند، فراموش می‌کنند دست کم لنین با این تئوری و با پیروزی انقلاب اکتوبر نقش عامل ذهنی را در عمل به ما نشان داده‌است.

تئوری سازماندهی انقلابی البته به این جزوه و این تجربه خلاصه نمی‌شود. خود لنین چه در عمل و چه در سطح تئوریک بارها به این مسأله بازگشت کرده‌است. به علاوه تجربیات تمام دوران بعد از بلشویزم در تکمیل این تئوری نقش داشته‌است. اما نقطه شروع برای هر بحثی در باره این مفهوم – به ویژه در شرایط فعلی که «گرنش در مقابل خودانگیزگی» به بیماری عمومی تبدیل شده – باید «چه باید کرد؟» باشد! نقد لنین فقط با ایستادن در جایگاهی که خود لنین این بحث را استوار ساخته معنی دارد. یعنی، اهمیت عامل ذهنی در پیروزی انقلاب سوسیالیستی. با امید به اینکه ترجمه جدید «چه باید کرد» لنین بتواند هم به راه انداختن مجدد و هم به روشن کردن این بحث کمک کند.

برگردانندگان: تراب ثالث و ی. کهن